



الذي الذي الا عين من تصدق لتزول مواجيك الذي الذي الفلوب من طرفة العيون والوارع  
 فاشده الذي يفتكك العاهرة على الموجودات وهو طهرى بقدرتك الفال على الملكات  
 ونور بصري انوارك الساطعة من شرق الكائنات واسرح مصدرى اياك الباهرة  
 من طالع الظهورات وهو جدى براياك المرقعة على اطلال افدة حنان المقدس  
 القاطنة في الارضين والسموات اياك انت المقدس على انشاء اياك انت الذي العزيز العظيم

هو الابي الابي

اللهم الذي نرى وجوهنا نورانية فيها انضرة رهاقك وقلوبنا متيرة في ايمانك  
 وهدايتك وصدورنا مشرقة بايات فدايتك وافدة منحة منجات  
 رايض احديتك وابصارنا شاخصة الى عكوات صدايتك واذا انما مدووة  
 الى صواعق اللابوت تسرع كرك وشايتك ايرب هو الا عبادنا موالي حيا  
 حيا واشتد النار اللبني صدرة محبتك واهتزوا او تاملوا عند  
 مقرب غايتك واودوا الى كيف حنكك ومهاتك ودهيتك السمع  
 بما دك ونفوتك وانفت رايض ضارهم برابيين هرقك وانفت حيا  
 سرائرهم بمياه موجيتك ايرب اشرفهم تحت لوار الشان بوجوده وادرك  
 واهمهم في ظل شجرة ايسا بقلب طائف بالسرا والعرقيم في فريم الكبرياء  
 بخرضا ووجوه سوال عن الصفات والاسماء ويستقلوا العزدة النورانية



اعصاب و قهر علی اعلا رکعت العلاء و نشره کمال من الامتار و امتارها کما  
 فی صبح الارباب و صلوح اوارک من الافق الاعلی و لست و کمال الشب و الفیاض الی کونک  
 الایمی و خلقها باخلاق تعدیک و شرم نه حدک فی عالم الانشار و تنسج علی حرم  
 اکمل ابواب جنة الماوی و تمتد بالمد السار و نکشف حجاب الکون من جنة الامعی  
 انک انت موبد من شاعر علی انشا بانشار و انک انت العبد المسیر القوی مع شع

**در بیان کوه**

ایستاد و بلند بخشد و کوه کجاست بر جان از پیش پدید و در پای است  
 موج بر کائنات کشید و بر زمین درخشان است و بار محبت در دوران  
 باغبان احد جنت درخشان ساهی دنیا بطراحی کلهای معارف برداشته و طراوت  
 و ظافت بی نهایت یافته و شرم حدیقه و حدیقت چهار اراده نموده  
 و پرواقاب موبعت قلوب او سستار امن و در موده و جام صبای  
 محبت عاشقانرا سرمست کرده و اینک بدیع حکومت ذرات کائنات  
 بچینش و حرکت آورده از برتری صوت تملیل و کسیر عبداست و از هر  
 کرانه استک شمع و نقدیسی نفع در هر گوشه شور و دلوانی و در هر پیشه  
 نغمه بر آید و کوه هر حدیقه لیور حکومت در نغمه و آواز و در هر گوشه تملیل  
 و وحدت بگلهای منومی سازد آفاق در استرا است و اظهار بصیبت

و او را زنت و مساز و بوزانت و بود در اوج موسنت در روز از حج این سبب بر نشان  
 این سخن عنایتت مجمع فرما و این که در و میر و سا اما از ادبنا و موسبت لمجا و ماوی سخن  
 این خطه نشند را سیراب فرما و این سیراب فرقت را شراب و صلیت تبدیل  
 در خان بی برک را بر گل و شکو و فنا و بنوایان اتوان را از اد و نوشه در  
 بر شکست نما از بال و پری عطا کن و افتاد کا مراد است کبر شو و سجا و کمان  
 میر و طبر و ضلکان شیر خوار در ازندی عنایتت شیر و دانه و کود کان بی زنا بزا  
 در مسد موسبت پروردگار نفس از نفس و بوی معده من کن و صد و در این  
 بدی شرح فنا و الهارا از هر الایس ایک و مطهر کن انسانا را اینجایین خلق عظیم  
 کاشن اسرا فرما و اسی پروردگار گنه کاریم زخم فرما و اسی بزرگوار است کما هم  
 عفو و مغفرت کن در هر دمی که قاریم از ادی بخش و حسن و زندانیم سلطان  
 انسان کن این ظلمات قلوب را بنور هدی تبدیل فرما و این شهوات را  
 نفوس را بروح تنی تبدیل کن تا در هوای جان نمرای انقطاع بر و از ما لیم و سیاد  
 روی خویش مساز کردیم فوای مقدر و توانا و نونی مشوا و بیستار و جمع

در هر دمی که قاریم از ادی بخش و حسن و زندانیم سلطان

ای بنده بان طالبی در بهوت قلب بجز رحمت ابران پر روح و سبحان و از صبا  
 بودت درستان پر شد و سکران آنی نیکند و مگر آنکه بخاطر آید و دومی برود

کبریا که یاد شود در شش ماه مقدس کمال نضر و اقبال نیاز شود که این توفیق  
 قدرت کل در قبض قدرت اسیریم و بومیر و دستگیر غمناکی کن و خوبی فرما ایوان  
 فضل بخش و نظر الطاف افکن نسیم ما بخش لعنت و السای شتاق از زندگن  
 دیده مارار و شش کن و ساحت دلدار از شک کلزار و زمین نام شادت  
 بار و اوج ده و مسرت سجا بنا بخش فوت قدیمه طاسرنا و قدرت عظیمه اسیر  
 طیب و نفع سراد در هوای کبر و وارده و مهران با سوت ایاسر از ملکوت مسارت  
 کن قدم ثابت بخش قلب اسخ عطا فرما ما کن کاریم تو امر شمار ما نسیم  
 نور و در کار بیسرو سالیم تو طبا و بنا بر شرف نجات آید کن بر اعدای  
 کلمات توفیق بخش بیسرا از سروران کن بیوا با ترا کنج روان بخش  
 آتوانا از توانای بخش نسیمنا از اوقات آسمانی ده توفی پروردگار توفی  
 آرزو کار توفی داور کردگار ای ای بان این مناجات را کمال نضر و اقبال  
 بدرگاه ملک ملکوت جلال بخوانید و طلب آید کشید امید از فضل  
 قدیم و روح جدید رب مجید آن است که این رسول استجاب کرد و دعای

هو الهمم الیستیوم

الهمی تو بینا و اکامی که گنجای و شامی جز تو نیست و بگویم و بغیر از سبیل است  
 راهی نه بوده و در بوم در شش ماه تیرة نا آید کی دیده ام بصر امید الطاف

بنیادیت روشن و بارخ و در بحر گامی این جان و دل بر مرده بیاد جمال نکالت  
 خرم و ساز بر قطره که بعد اطف رحمانیت موفق بحریت بیکران در هر ذره ذری  
 بر لوانار عنایت مویخ آفتابیت در خشنده و تابان پس ای پاک بزدان  
 این بند بر سرور و شهید اراد پناه خود نیامی ده و بر دوستی خویش در عالم  
 مستی است دستم بهار و این مرغی پرو بال را در آشیان رحمانی خود  
 و بر شاخساره رحمانی خویش بسکن و باوانی علی فرمان سع



ای برودم کار این دوستان دار دوستان حیات گلستان بوست در  
 کناه جو یار احدیت سر و نام بر نصارت و طراوت فرما و این اختران نور اینرا  
 در خاور رحمانی روشن و در خشان نما و این ششکان آید بجز انرا بر بحر  
 بیابان و اردو کن و این گلشن گمان صحرائی شتیاق را بوناق نور افاق در آرد  
 تا در ظل کوه توحید محسوس شود که در این امکان سرست عالم نو شوند  
 و از زم است هر یک فدای بدست گیرد و در فص کشان دبا گویان در وجود  
 سرور آید و در شوق و شور و نغمه آغاز کند که غیر عقول و شعور کرده ای بار  
 میربان ای پاک بزدان عشایبی نما مویستی عطا فرمان احسانی کن  
 ای سیدی در توفیق محسن تا با آنچه رضای مبارک است بوقر با



توضیح کتب قدسی و امان و مویده و امان و کتب

توضیح کتب

مال بزوانی و کتب قدسی و امان و مویده و امان و کتب  
 بر موه و ایم و امان و امان و امان و امان و امان و امان  
 کوی تو سبب چاره ایم و امان و امان و امان و امان و امان  
 با فسر و فطر ایم و امان و امان و امان و امان و امان  
 هوشیار این بسیار دای اختر را اختران خاور کن و این کیا بهاسی بی هزار  
 در خان بارور اگر چه با موران الیم اما کوی سلیمان بر حنت سلطنت طویل  
 اگر چه با خوار و کت کاریم اما تو بزرگوار و آمرزگار در استعداد و استخوان  
 مغزها و در نعینات و قابلیت ملاحظه کن در فضل وجود خویش بر یگان  
 و خویش نظر ما اگر موج دریای شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 انوار ساحطه خورشید از روشن خشنه طلالت خاک رسوبات و خطیبات ابر نوری  
 موه نماید تجلی فضل با طهور است و فضل اصل بسیار کاس بسیار کافور آن بر  
 پاک نماید و این بر افسرده بر مرده را پاکت و افزون خسته و چالاک این پروردگار  
 این حرف مرده را کلمات آت کن و این کلمات جمله آیات الهی است  
 تاج الله کردند و رحمت سابقه حیثیت فائده شوند و نعمت سابقه مضاعف

علی گردید و مفاخر ابواب قسطنطنیه در جرم نفس هروی محبت  
 فاضل گردید و غزوق و سمران ایضاً اخبار بوستان تو شوند و از باران  
 ای خدای سمران این جمع پریشان هر یک از کشوری و بومی و مرزی و شهری  
 یکی شرقی و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی همچنانکه این چهار کار را  
 در ملک ادلی در اشرف نقطه از نری بعد از تبعاع علی اصح فرمودی امیدوارم  
 که بفضل وجود و عنایت و موهبت در اشرف نقطه از ملکات اعلیٰ موجب سرافرازی  
 کامل در مثل سوره منشی مبارکم و بخت نور بقا فایز گردیم رضی اللہ عنک و عنک

سپه و آلات

ای پروردگار این چهارگان سپه رومی تواند دانست و آنگاه که وی تو سرست  
 جام سوی تواند و عاشقان جوی بود و در جرات گریبان در بند و در هر آن زهر  
 فراوان چشیدند شب و روز گریبان تواند در روز شب آن سوی تو بر  
 تو دانند و غیر از تو شناسند و هر سوی تو سالند و توانی بچار شماشان  
 و توانی بسد و دشمنان اگر برانی و با جوانی و سپه رومی و با آبروی سپه گار  
 بر بری بر رگوارگی و با شرسای فرزانی توانی بچار توئی پروردگار توانی اگر  
 اگر سپندی هر ستم از بند کرده و اگر برانی هر بریز گوار شود و بری خاک گرد  
 و هر سردی خاک بره گذار پس ای امیر کار این بندگاز اینها از و کار این آنگاه

بشارت می در قلوبشان درویش کن و شایب آفت بر سر من مانا نور زوایت  
 برافزود و پرده غلظت شبهاست بسوزد تویی قادر و جبار و حی و لولما و دانند  
 و شنوا زار و در ابراز ما عار زار دلها را گلشن گلزار کن در صرافت می  
 و جان و در حدان را بشارت و شایب صبحی غایت فرما مع جمع

بیت

المی المی ان عبدک هذا سمی جده الجلیس الذی فاز بانوار الحافک لی یوم سیر  
 و مع الخطاب فی ذلک العطر السجی و شملت بحضرات عین غنا شک فی زمین قدیر  
 کنت تذکره فی کل کبوره و اصبیل و من علیہ سخلو و شایب علیک عند الامیر و غیر  
 الوقای فی یوم عبوس من غیر یوم شمس البدر علی اصفاک فی مرکز اساطین علی  
 و صافق الارض علیهم با رحمت من سابع الباساء و الصرار و کمان ذلک الریح من  
 جده هذا التیل حاینا للاصفا و محاسن اللاد و لیا و بینه فالص و حبا حمالک  
 رب هذا حصدا المجد و سليلة النجب قد تو حی الیک و انجذب بنجات قدسک  
 القدیم و اخلص جده اوجک الکریم و سبیر بطور مبارک العظیم و کنت علی العبد  
 و البشاق و لم یجیه حیات اهل الافاق عن مشادة نور الاشراف و له قدم را  
 و هم بالبع و مقصد شافع حتی یجدک و بیدی الرجل العظیم الی الصراط استعمل  
 و لو کدر ان لا سحاح و لا فلاح الا ان یخرج من اذبح هذا الراح عند ذلک یری الکریم



اعلم ان اتقل الى صنع بيدك ونزع الثوب الرقيق وجمع غلاب يدع من حرز برت  
 ايدو فيما نوي ووقفه على ما يجب يرضى وانصره بشده القوي وواصفه بخود  
 من الحلا الا على انك انت الكرم انك انت الرقيم فكذلك القدر الفير المسمى  
 باسم ايدو الله على المدي ناس نامي ملاحظ كرويه از حوادث واقعه كرويه  
 كرويه وكون نشو و نمو انشا الثبات واستقامت سلطنت عظم  
 را بر سر سلطنت ايران مؤيد است در تحت حمايت حضرت اعديت  
 عن قريب ملاحظه خواهد فرمود كه اين حوادث مسوئت زائل و حكومت زمان  
 استقرار ثبات و رايح شورى است ثبات كرويه دل مخصوص  
 حكومى كه از قلم اعلی ايدش مغز و مغز شمس است نجات قدم آيد  
 شرف و غرور با معطر نموده و حزينه سر به جمع قوس امور با طاعت سلطنت  
 كبرى هستند در صورت چه عزلى وجه المي و در شرق و غرب اجال مورد  
 سلطنت ايران هستند و اما اسباب ظلم باشيد كه تا ايد ميرسد و از براى  
 مردم ابوي طلب غمزان از حضرت بزدان كه دومي كود غلبه اري بجاى  
 و دارا اوقات مناسب بگرمي دارا اما اين قضيه شورى منى باشد  
 عطا رسو كرد و سبب ايد سر سلطنت شود كه مثل اسل  
 در حقيقت از عيبات التوحيد و التمسك على

### هوالم

انما بابت بر بیان نامه رسید و ملاحظه کردید و از رایض حال اسم خطری بود  
 سلطان افضل اسم عظم باش و سجدت بخت جمال قدم از پیش رضای حق  
 موقوف گشتی و در سفر خودت امر الله بود شدی حال نیز امید چنین است که منظر ضلکا  
 المی شوی و در درگاه احدیت الی الابد مقبول مغرب باشی از امن امان مرکز  
 ایران مرفوم نموده بودی در آئینه بستر کردی و خوشتر شود قدری مشکلات  
 پیش آید اما بقالی ندارد در کتاب اقدس امی چهل سال من قایم این سینه  
 طبران بصیرت عبارت مرفوم که در ارض حرکت محمود کردی لکن بعد بر سلطنت  
 بشخص خطری برین شود بر سبکی حاصل کردی و نیز در حال شود پس بشین خاکه  
 ملک حسین است و ملک در تحت حمایت نور حسین ملک آسایش باید و  
 دولت آرایش جوید و اما شکرک در خصوص حضور بقدر نوراد مرفوم بودی  
 بودی این ایام ایام اشال شاد و انصافت فرصت را غنیمت شمرید و  
 بشریفات الله پروردار و زیرا هر وقت چنین میدانی حاصل نگردد و الا ان  
 کن مشول خود پس وقت آنجذاب است و زمان سعی اجتهاد کثیر عمری  
 و در سفر سینه روح را از قبل این زینت ابدی اجماع دارید و  
 در هر حال که ایسا الای الای



ای بند و المی • آنچه فراموش شده بودی ملاحظه کردی • آنچه نسجه شدی که ما سوزان شدی  
از عهد و برآمدی • و چنانچه باید و شاید مجری داری • شکر کن خدا را که مورد عین عیاشی  
شدی • و فوق بچین حدی که بودی • از فتنه طهران مرقوم نموده بودی • این بزرگان  
نیکنان • و حضرت شیرازی شهید بانه معاصی خیریه دارند • انانای همی عربده سخنران  
ملت میدیدند • خدا عاقبت را خیر کرداند • همی هوامی نفسانی خویش را خیر خوا می ملت  
شمرده اند • و باید نمود و راستی کاری میکنند • در فرانسه و فنی که چند نفر سید احتشام  
دولت و ملت شدند • در حکومت قیام نمودند • و او شاد و صا و قی میران خویش را  
بیان برانداختند • بعد همان اشخاص بمرکز دامت پاره پاره نمود و محو و نابود کرد  
و سر من حضرت الما خیه الله انده • ظاهر و آشکار شد • حال نه هلمما سور نامن ابر قیام  
دعوت نمایند • و لکن بافت این امور • و اولیایم که بود • و اساس الشوری سیر  
الکلیه علی محررم • و الما شوری بخش کتاب المی از مشروع و اساس شریعت اند است •  
اما این نفوس را مقصد غیر خواصی • و اجماع شریعت الله تبارک و تعالی بر ارباب الباطل  
اگر غیر خواص بودند حضرت شیرازی را اطاعت و القیاد می نمودند • و در سایر خصوص  
و مشروع و دعات را بجز در غیر دولت و ملت از نامیس مجلس ملت میدادند  
پسندیدند • و حضور در عرض نمودند ایشان است که علی حضرت شیرازی مناسات هر شیرازی





قبول میفرمایند. علی الخصوص که منی بر غیر خود می دولت است باشد. مکتوب جوهر  
 و کمال در میان شخص محترم میسرود و بر سایرین در صلاح است.

هو القدر

ای ایران با وفای این بگون از مشو می امور در ایران محرومند ولی امیدوارم  
 این اختشاش منقطع گردد و بنیاد این فتنه و فساد برافند. بار دیگر از شما و نام این  
 دولت و ملت حاصل شود و شهباز عادل کاه را می نماید و در بحال قدرت خود  
 بر سر بر اجباری در خیمت پروردی فرماید و سبب عزت ابدی ایران را برپا  
 کرد و اجای المی باید که حال سکون و فرار از رفتار نماید و در افکار امور سیاسی  
 نمایند که در تندب و زینت خلق و عبادت الهی و رافت و محبت بین مل و از این  
 عالم انسانی و وعدت شیری و راحت و آسایش عمومی گویند. بر دمانیا  
 پروازند و جهانیا. زیرا احتیاج انسانیه چون مصدر سوسومات رحمانی گردد  
 هر مقصد حاصل شود و بر آرزو میسر گردد و نزاع و جدال نماید و شدت و خفت  
 نماید. نسبت ای در میان با بحال رافت مسالجه نماید. احتیاجی المی طیبیان در میان  
 هستند و حکای زبانی. ای ایران از هزار اسموع در طهران است. همسای  
 میان بر زمین میسرود و بعضی مجالس منی شکل میگردد. زنهار از شمار اجبارم  
 این بزرگان از امر میسرود و در افکار نماید و بهر از گردند و در مساز شوند. زیرا

Handwritten marginal notes in a smaller script, likely a commentary or continuation of the main text.

اینگونه امور مخالف شرب الهی است و بکلی میان مذاق این مردمان مقصد این است  
 که جمیع شئون را احصا در روحانیات نمایند و همدایت و تربیت نفوس بردارند  
 از این امر عظیم نتایج مرضیه حاصل گردد و الا مذاخده در انجمنها عاقبت سبب خسران  
 مبین گردد و رجای این عهد از باران این است که مقتضای وصال او نصایح  
 جمال مبارک حرکت نمایند و علیکم الباری الالهی

هوالیه

ای ثابت بر بیان مقاله آنرا یک وقت وصول بشارت کبری بنائیس شورای ملی ایران  
 و تمسید حکومت مشروطه شروع مطابقت امر صریح کتاب اقدس سید مرقوم نموده بودید  
 و از فرج و سرور اهل معارف و علوم امریکا از این مرده جان بخش و نهایت شادمانی  
 سفارت سنیه گاشته بودید مطالعه کردید بسیار سبب روح و ریجان شدت  
 حکومت مشروطه بنظر قاطع المی شروع است و سبب عزت و سعادت دولت  
 قبوعه و ترقی و آزادی ملت محترمه و لی از قرار معلوم دست رؤسای خود  
 پرست از علما در کار بظاهر شورای ملی خواهند و فرزاد و عربده بنمایند و بیایند  
 بفساد و تحریک و مقاومت در مقابل نوایای دولت میگویند و باطن باطن  
 ابد ایمل بنائیس شورای ملی و مدن ایران و بصیرت ملت و ترقیات  
 عصریه و اطلاعات کافیه و معارف عمومی ابد اندازند و فرزاد و ان تارکی

و شکر  
 و حمد  
 و تعالی  
 و سبحان  
 و سبحان  
 و سبحان

و در حد و حساب آن آب گل بود خواسته و خاشاک نور آفتاب که از جمل را بجز رابین  
 خوشتر است و در کوه دینه و برف و نور آن طالب و سفر و ششستان با عقل در آب  
 این رو سالی درین منزلت راه و عرفان جلالت مینماید و اینها در دست علمای  
 اشرار باشد و همچو کمان سگینند که دامانی در آبی و نرخی و جنت پرستی است  
 ذلت ایشان است و آبی شامش و فضل و موهبت حضرت بر زبان باشد که بر سر  
 پادشاهی بران بوند است و تاج شهبازی شرف زمین موقف است و این تزیین خالص  
 از حضرت شهبازی در نرخی ملت نامی عظیم نماید و خدا اعانت کند و نصرت  
 از ملکوت اعلی رسد و قوای آسمانی طبر گردد و فضل و موهبت حضرت رحمانی  
 دستگیر شود و شهادت کند که ملت بنیاد رضایت اطاعت حکومت نماید  
 و مکیان از آراء صاحبان طرازمان هرگز سلطنت کند گوش بوساوس منسدین بود  
 و بنازه و مقاومت دولت استند و دمای روی بر خیزد و مملکت و ملت را  
 این عظیم گرفتار کنند بسیار دعا باید که خدا محافظه نماید و علیک السلام الامیر

هو الله

ای ایست بر جان نامه مردم و وصول آیت و این شرح مطبوعه مطبوع  
 فی حدیث انجمن نهایت است را بنامید و موجب سرت میکردید و نشر بر این  
 در آن اتفاق بسیار اعلام بداران است نابدانند که در این سلوک چگونه باید و آراء





و افکار بگویند شاید مستعدی که در قوم خود بودی معاندان را مستعد خوانی که همانا  
 مستعد نمایند سبحان الله که این است چنین انزاد بیستالی لا والله که بر پیشانی  
 قاطبه البته ما انور با جماعت حکومت ما منزه هستیم در انور سیاسی از باطل  
 اندر ایم و در الی نرسیم امور با انور در زمانی که تعلق بعباده اخلاق و انوار از خداوند  
 مستقیم کار با انفس تراعی است و با کسی عدال نیست که انور بر انیم که با حق در اول  
 عالم و ظل افق بلکه افراد نفوس ملحق بنسایت بکارگی و نیست و سایر انست  
 بگوئیم اما چه کنیم که به خوانان که نیست و بسیار ان بیروت و درین و در حال  
 تفریحی نمایند و فرق میان جهانی و باالی نگذارند از در امور است از انرا بیجا  
 با معارضان همه مند و در امور را اخلاص نمایند این بسیار جهانی که در اعدا  
 بسیار هستند چون مرکب هر امر فصح کردند بسیار از انهم که شد و در ان  
 فریاد بر آنند که جمع نمند در دل حقیقت مستور نماید البته ظاهر و آشکار کرد  
 اندا شما از این جهان لرزان کردید بلکه موجب نفوس البته شایسته حکومت  
 نماید و بنسایت صداقت و امانت بجهت اعلی نیست سیر ابدی پر در ازین  
 در امور سیاسی قطعا کلمه لی بر زبان نراند و با هیچ نفس در مدخل معاشرت و  
 انست هر سید هیچ را با طاعت و انبساط و عظمت شهر را عادل بخوانند  
 از این شخص طبل مشغول دنیا غلبه است که تا باید اگر در دستش را بر شود

موفق و مؤید است این مصنف و مظهر بعصر کتب اقدس و اولاد  
تاریخ کتب العالمین و عکس الباقی الامم و احوال

ای چند سادس جمال بی نامی که جناب شادی مرقوم نموده بود بدو فرستاد  
ملاحظه کردیم مختصر و مفید بود و سبب سرور در این سخن شدید گشت  
از بیانات و سرور باران و جوش و خروش بار فروش مرقوم نموده بود چه از  
قبل در سنانیه که علم علماء بلند بود بطهران واضح و عیان مرقوم شد که این  
میجان سبب عزت علماء بود بلکه اساس آن است نظیر بر و قوال  
ایشان در این ایام نماید بعد نوع دیگر کرده و ذلت گیری مبلوه کرده و باران  
سنگینت میبودند که این نبود شدید علماء سبب او است احما کردد زیرا حضرت  
صد ارت پناهی الذات رقت باور صفت علماء بطهران آیند و جوان دارو  
شدند شبانه روز شرح را خوان نمود و مصون و صحت دیدند و طمطمند ایشان  
رسید در جواب مرقوم شد که این عزت و کثرت و اعتبار و احترام باشد بر  
سماه صیف لیس اسطار و سراب بیغیر بحسب الظمان با در اول لال او مرقوم  
و خیال غمگین خواهد بود که این عزت بدل بدلت کرد و این مای  
جوی بدل برای ای و افسوس شود حال ملاحظه نماید که چنین شده

جناب شادی انانی  
الابی



حضرتان بودند و آخر آمدند چون حکومت را نمودند مانند آنچه نمودند و عمل نمودند  
 این مانند آنچه بودیم با هم بودیم ای مردم این است که عمل و شکر است مانند آنچه نمودند  
 شدت نمود حکومت بود و لکن بد است و خود را با این داد و در آن است  
 حال ریش میان کسان گیر کرده و در سیر مانند و همس نیز هستند این است و این است  
 و اینها نیز است اینها است باری را در عمل در این امورند و اینها را اینها را اینها را  
 در این امور نمایند که کمال تقدیر است و نیز بکار خود مشغول شوند و اینها را  
 نفوس بر داند و نیز مشغول باشند و محسن اصلاقی باشند و  
 همسرا فاقی نمایند و اینها را در هر شش اجزای شش و هر شش است لازم و اینها را  
 و مشتمل بر دو عدد طرب و بشارت و سرور واجب است و اینها را در هر شش که مطابقت  
 با ابدان نیست که در هر شش از اینها شش است و اینها را در هر شش که مطابقت

در بیان احوال و مشتمل بر دو عدد طرب و بشارت و سرور واجب است

می دانست بعضی نامر میسید و در اینها مرده افصح و مشهور است که در اینها در اینها  
 و در زوای بدل جسم و جان و اینها را با اینها در هر شش که مطابقت و اینها را  
 حاصل شود و اینها را در هر شش که مطابقت و اینها را در هر شش که مطابقت  
 ولی عبد السلام نیز از زوای و آن است که در اینها در هر شش که مطابقت و اینها را  
 بقدر اینها است و اینها را در هر شش که مطابقت و اینها را در هر شش که مطابقت



در خصوص مکالمه با شخص خارجی در امور خود را در سیاست موافق معصود این است که ما متوجه  
 دولت ابدیت عثمانیه تقصیل و اعجاب خود نمائیم تا آنکه در سیاست ابد او امور سیاسی  
 داخل نمایند. بعضی قاطع مجموعند و بعضی را این طایفه را امور سیاسی داخل نماید و بگوید  
 از او دوری جویند بلکه نترسی نمایند و بر این امر اشک در این میانها و مساوی  
 و آنست که در طهران شکل شد و با نمایان ایام داخل نموده و نزد یک نفرند و بعضی  
 طاعت و گمان شد که با نمایان وطن پرست نیستند و جهت و مراد ندارند  
 عالی استبدادند و مروج استبداد و حال آنکه با نمایان جان فدای نمایان  
 نمایند و پرستش نوع انسان کنند و این بعضی قاطع مانور آید که در هر ملکی که هستند  
 بگورن تا آنکه نه نهایت صدق و امانت باشند و در این خصوص مخصوص متعدد  
 واقع و بیانی در برابر و سستی و سستی بود و با نمایان در صلح و آسایشی  
 اعدای خویش را اجاسه و بدخواهان را نیز خواهد کرد و حال مبارک در بعضی اوضاع  
 در عراق صادر بصیرت عبارت میفرمایند که اگر مخالف شریعت است بود البته قابل خود  
 و ارت خود میبود اینست مسکت اهل بهادرت با فدای کنند و مروج خصم  
 و فضائل عالم انسانی نمایند و خادم مگویند و با نمایان خصوص این نفوس را  
 پروریزی دیگر است و آوازی دیگر از جهان دیگر میزنند و بسیار دیگر بگویند  
 جهان ناموت نار و تنگ است نزل در جهان ملکوت جویند از هر قید از او اند

والله اودک جان آب و رنگ بزاره و جفان الی حسنه و کتب حقیقت آینه  
 نمایند که اقله در امور سیاسی ثابت نشانیست و لا یسمن ولا یمنی با ایدار عموم امر ب  
 اکتای بود و افکار را در انجمن غایت ابدیه انسانیت بحار بر و علیک الباء الایمانع

کتابخانه کتب خطی و چاپی

ای بار معر بان نامر نامی متعدد از شمار سید و از شدت انقلاب بعدی بسیار که در  
 جواب نگروید و نور انکاتب او محل مخصوصی است و در سال اوج انقلاب مختصری تحریر  
 میکرد و تا ابد الی که در می بیاید تو مانده و منسی بی ذکر نور بنیام و انما بر کاه افند  
 بخود نیاز دارم و طلب نیاید و توفیق نمایم و از اقرار اعلام بجز دان با ایدار ان  
 شنید و شانت نماید که عامی است و اندر وفاداری استغفال و سجان  
 بنور این محرم و ان غیب شده اند که بیایان با هر سیاسی تعلقی ندارند نه در  
 حکام مشر و بلند و نه در امالی استغفال و در حق کل موانع و اراا مختلف دعا  
 نمایند و خیر خواهند با هر دل حری ملازمت و با قومی لومی نخواهند مقصد نگاه  
 صلح اصل عالم است نه جنگ و دوست بین سبب است نه کلفت البور باطام  
 محو هستند و خیر خواهد معی ملوک و ملوک کسی که چنین مقصد طلیل در دل  
 خود را باین امور جزئی نیاید کسی که صلح عمومی جوید و خدمت بعالم انسانی کند  
 در عدال و نزاع اقله مداخل نماید و انکه در اجراء که بر می گوشت و استخوان

کتابخانه کتب خطی و چاپی

فرزندان بادبستان درویشسان نیز همچون کشور اباد کردند هرگز غم برآجا شود و  
 بر صورتی محمود گردد حال را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه  
 اتفاق بنور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبردست در اغوش یکدیگر  
 نمایند با وجود این مقصد چگونه مدخل در مزاج و جدال میانه دو حزب اصغر نماید  
 خیر خواهد بود و غیر فرم و سر دور البفت رهبر ما انشا الله دولت و ملت مانند  
 شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند تا چنین شود فلاح و نجاح رخ نکشاید بگفته جمیع رحما  
 و محبت با برود و عنك الباء الالهة

حکایت پادشاه

ای پادشاهان عبد الباء احمد سه آنچه از کلک پیمان در سنین حیران و نهایت نفوذ  
 واقف در مجلسیان در اعراق و اعصاب و شریان برانسان صادر در این ایام ظاهر و  
 آشکار گشت با کل نفس نمایند که این قدر علم است اساس شورا از انم تا بیست  
 المیه ولی باید اساس تقوای الهی و خیرخواهی عمومی باشد اما مجلس معهود در دست  
 علماء سوره و امت بجای می یوفابود و مقصود نهایت استبداد و استیلا و غارت  
 بر قطع شجره مبارکه قیام نمودند با وجود مدخله این نفوس مانند ملک الاخرین  
 و صورت و ناقور شیخ الممالک و سید جمال چگونه موفق و موید میشدند آن نامه  
 در عمل المقدرین باری حال باید حکومت بشکرا نه این تا باید بدل و انصاف



پردازد و خودخواهی حضرت فاضل جلیل شهید آقا سید محی در سیر جان فرمایند زیرا  
 آن بزرگوار را چند ماه پیش در نهایت ظلم و عدوان ستمکاران شرع شرح نمودند و  
 همچنین حکومت باید نهایت حمایت از مظلومان آفاق نماید تا این تامل و توفیق بر  
 باشد شکر نعمت افزون کند و لکن شکر کم لازم نکند در خصوص جناب  
 شیخ الرئیس جناب باید ساکت و صامت باشند و بوجوب خصوص الهی نهایت اطلاق  
 روحانی معامله کنند اگر نفسی جزئی نسبیانی نمود باید نوعی حرکت و معامله کرد که خود  
 در آن مطلق گردد و علیه ارباب آفاق

در سیر جان  
 فرمایند زیرا  
 آن بزرگوار را  
 چند ماه پیش  
 در نهایت ظلم  
 و عدوان ستمکاران  
 شرع شرح نمودند  
 و همچنین حکومت  
 باید نهایت حمایت  
 از مظلومان آفاق  
 نماید تا این تامل  
 و توفیق بر باشد  
 شکر نعمت افزون  
 کند و لکن شکر کم  
 لازم نکند در  
 خصوص جناب شیخ  
 الرئیس جناب باید  
 ساکت و صامت  
 باشند و بوجوب  
 خصوص الهی نهایت  
 اطلاق روحانی  
 معامله کنند اگر  
 نفسی جزئی نسبیانی  
 نمود باید نوعی  
 حرکت و معامله  
 کرد که خود در  
 آن مطلق گردد  
 و علیه ارباب آفاق

این ثابت بر همان نام مفصل رسید و وقایع معلوم گردید اگر چه از اول معلوم  
 بود و بصریح عبارت دو سال پیش مرقوم شد و جمیع وقایع از قلم مشایخ چند سال  
 پیش صادر رساله سیاسی طبع پس اگر چنانچه بدست آید البته تزویج و بنامی  
 که دو سال پیش بمجلس روحانی مرقوم شد ملاحظه نمایند ایوم اجبای الهی با بکل جمیع  
 قوی بشر نفحات است و اعلاء کلمه الله پردازند ایام فانیه را فدای حیات باقی کنند  
 و راحت جسمانی را در سبیل شادمانی روحانی انفاق نمایند ایام در گذراست  
 و زندگانی این دنیا بیفایده و غیر مگر آنکه در سبیل جلیل کبر جان و سرافراشود و  
 عاقبت انسان در قربانگاه عشق ظلم فدا میسر آرد مرقوم نموده بودید که حکومت بنا کنید

نام خود که اجتماع زیاد در محل نگردد این حکم عمومیست احیای المی با اطاعت کنند  
 والی بحال است فردا فردا تبلیغ بردارند و وقت را از دست ندهند و امام را  
 عنایت مسترزند زیرا در نزد کل ثابت و مبرهن گردیده که سبائیمان خیر خواهند  
 و با جمیع اعراب بیسایه مهربان از مزاج وجدال هزارند و الا تعصیب و  
 عرض در کنار ای ثابت بر پیمان با جمیع اقوام جهان و دل مهربان باشید  
 و با کل اعراب در نهایت خیرخواهی از دل و جان بحال صدق محبت نمایند  
 سید را و مردم بیگانه و آشنا گردند و همراز هر چهاره و آواره خاطرهای  
 نیاز دارند و کلمه سوره بر زبان مبارک اگر از کسی فضايل عالم انسانی و سکون  
 در رضای المی شایسته کشید نمید کنند و الا صمت و سکوت اختیار نمایند و این  
 روش اصل است غایت اعلی و این است سر و پای طوبی با طوبی و ملک و الباقی از این

بخوانند

اللهم يا من اخترت محمد السامعین و اخترت لقضاء و کره من العابدین و نزل آيات  
 الطافه علی المرقدین و جعلت آيات المحبة و النسيان و الالفة من العالمین رب  
 ان جسدک انما فاعل جناحتک الهانم فی جناحتک انما بر علی بلائک ان اطلق  
 جناحتک جعل الیک قلب من کل صلیک و يد عوکل فی صبح النسل و سجدة الدعوی  
 من جبرته محمد ارسیل و یذکرک و دعوکت و سادى الیک من مبادک و

استخوان  
 محمد  
 صلی  
 علی  
 اله  
 و آله  
 و سلم  
 علی  
 کل  
 شیء  
 و هو  
 العزیز  
 العزیز

سیدی الذین ذلت اقداسهم علی صراطک • و یسئلونکم السبل • و یعظیمونکم الذلیل • و  
 یعظیمونکم الکاسر السلیل • رب انزل و ازره علی عدوک • و قوه طهره علی عبودتک  
 انک انت الکریم • انک انت العظیم • انک انت الرحمن الرحیم • ای ای رفیق • جناب امیر  
 احمد سردار امیر کما علم خدمت بلند نموده • و در سبیل الهی بجای نشانی قائم • مبارک ان مبارک  
 در هر روز قدم ایستاد از اینست و تبریک نمایند خوشا بر تضرع و اقبال سفول  
 و بشر نجات الوفیه • ای ای رفیق • هم عهد تیر آنچه از علم عهد البیاض چند سال پیش صادر  
 در این ایام واضح و آشکار گردید • مورثان از علماء غیره مخدول و سکوت • و در هر  
 ناجداری مظهر و منصور • و در اطراف آمار سکون قرار شود • امید جان است که بشکر  
 این امید خیال عدل برقرار گردد • و بیاد انصاف بر آید • دست عوامان کوتاه گردد  
 و آثار عدل و انصاف ظاهر و آشکار گردد • تا نماید آسرا را باید و توفیق آسرا را جوید  
 شکر نعمت نعمت افزون کند • ماری ایران باید در نبات اطاعت و انقیاد بسیر  
 ناجداری باسند • و بخدمت و صدقت پردازند • و در آسایش ملک بیضا بنمایند  
 برکت که در دانه حکومت مستند نماید با مهورت را اسباب تزیین نماید که بر آفتاب  
 و بعفت و استقامت پردازند • و از رشوت و از کتاب تجلی برادر گردند • بقدری قضا  
 کنند • و مدارا قضا را حاصل کفایت درایت دانند • اگر تقوی غیبی از زمان قضا کنند  
 و با دانه خویش سبک انصاف بر داند سر در حال بیان است • و مدد عزیزان آویسان



بزرگوار است و او که بدی سرور آزادگان است و بوجاری کند و عین عزت و افتخار  
 انسان بفضائل و خصال حمیده است و شرف و شایسته ترین تعریف کار و کربان و الا ان  
 مشاع غرور است و طالبان از اهل شرف و عنبر با او منقول این چیز با او  
 در نهایت تیره و تقدیر و قمار نماید و در غایت عفت و استقامت و صداقت ظاهر و  
 انکار کرد و البته این از کج روان بیست و از ثروت امکان خوشتر سفارشی خوشتر  
 بحساب این و دیگران شد و البته خبر میدهد و عینک البسای الا این مشاع

سیرت امیرالمؤمنین

ای بران عزیز عبد البسار نام ل شیراز مردم کرده و سوادش در هر فنست ملاحظه نماید و  
 انشا در عهد از بدایت انقلاب طهران کجی اطراف علی المحسن منظر ظاهر اعلان شد  
 عرب استراده امور سپاس و علی و از کلمات عالم شکر و شکر و فی سبب از هیچ اجزای کنایم  
 و با چشم انکار از برای کل الموم و اول فضل و مویست پروردگار ظلمیم تا با مشرفه علیان بمیدیم  
 و برادر و نایب استقل بنیان بقدم و هم آورده و سینه فرم و سیرت من و نیز خوادلی مرز و بوم  
 بنحایت قدر مشهور و با کمال است و روح افضل لوف از جهان جهانان مجربیم و سر مستطام  
 سرشار کواثر نامور با طاعت حکیم و نیز از سر تریح و خصوصیت باید بدان اسباب انفعال  
 انسانی کردند و مروج نگاه و بیکای افروزم و جان شمس و حال شون که کجاست باران کنار و کوفه  
 و بحرانی از عذاب لغزب نخستند در حق من عالموند و بقدر امکان منیر خواهمی معین فرقت





تا آنکه آنچه از فریاد صادر در عالم وجود استکار و ظاهر کردیم و آنچه از فریاد استکار است  
 و این قلب و آنس لطیف اسم اعظم و اولی از هزار معلوم بعضی از خوانان شوم خوانند که  
 بیطرفی را از ایشان نمایند و در این باب فواید انداخته اند که با ایشان حرب استبداد و خودی  
 شروط طلبان قطع و منع مجلسی است و در هر دو دفع حضرت طلبان جویند و سبحان  
 او وجود آنکه میرزا فضل الله نوری و سید علی بر سر سابر فریاد میکردند و کفر را اشارت میدادند  
 فتورشان مطبوعه موجود و مضمون آنکه مجلس با ایشان ترتیب دادند و مقصودشان خروج است  
 آنکس الواح جمال مبارک و زبرد صف حضرت اعلی و بحکایت عبد البهار بحال ازاد  
 طبع نموده اشارت دهند و ترویج امر بانی کنند با وجود این اعلان صحیح بایر نگار شد  
 و اراجیف در افواه افتاده و حیف صد حیف که بحال عموم مد استند که با ایشان نیست  
 ایندست و مقام سدر محمد ایگوز مشاغل از سر او در نفوس عادی دانند و اندیشه داری عالم  
 بشری شریف داری اما اضراب الفتنی و نه بکلفی زیرا در نظر بایان الهی مسازعات  
 لشاری انسیبانی در بی از اهریت بحال عاری است و در اندیشه و فریاد استبداد  
 مشکله سر زکری و در آن وصف است شخصی الطاهر المصیبان سیرت و او عالم و افکار کردگان  
 و اینم و دیگر که در خورشید باین مسازعات عزیزه و سیانات نظریه الوده نامیم باری باین دلیل  
 نفیست که با خبر خواندیم و محیر را افکار بودیم تا آنکه اسم الله است منیم و این کارین  
 و الا هم دفع کنند و سید علوی طلبیم در آسوی و در آسوی من شوبت و حال خواهیم



اینست مسکن بهائیان اینست طریق روحانیان و آنچه از علم بیان صنادق مرصوف بعد از  
 انصافست و شرط لغزای الطاف اگر نصوص الهیه مجری کرد و ثابت برقرار است و الله  
 یفعل الله ما یشاء نفوس چند بر خاشخ میبند و جور و بیای کند و لی باید  
 فکر راحتی نمود و اسباب عمومی فراهم آورد چشم از تصور پوشید و گناه نادانان بخشید  
 و اسباب اینست عمومی فراهم آورد و راحت و آسایش کل را خواست اینست طریق فلان  
 این است دلیل سراج ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم باری شما بیطرفی خود را  
 بیان کنید و خبر خواهی مویرا واضح و عیان نماید و بشر نفحات الله پردازید و وقت  
 آن اند که کمال بهت بجای آید از این نهایت سر بانی بطل بانی کشید و همچنین نفس چون  
 نفس دیگری تبلیغ نماید مستور دارد و ابداً قطعی افشا کند علی الخصوص بزرگان را باید  
 بسیار محافظه نمود و سخن از این نهایت باید مکتوم داشت الان بسیاری از نفوس  
 همه آرزوی دخول در ظل حق دارند ولی از افسا و شرت میزنند اگر بدانند مکتوم  
 و محفوظ میماند متالیفاً اقبال کنند این سنده را بسیار شریف و با اولیاء امور و  
 شریفان نهایت صداقت و خبر خواهی مجری آید و اطاعت و حسن نیت مستور در آید و

در امور سیاسی طبیعتاً داخل نمائید و علیکم السلام  
 الامجدی مع الخ

در روز دوازدهم ذی قعدة این مکتوبه مبارکه گردید بعد از آن حضرت علی اکبر السیدان فی شهر ذی قعدة ۱۲۲۶